

ارشدش خواج غیاث الدین محمد طریق مصاحبت سلوک می داشته شرح مختصر این عا جب در اصول فقہ و تن موقوف  
 در کلام و فوائد عینا شیه در معانی بیان از مصنفات ا دست حمد الله مستوفی آورده که در دین اسلام بر سر صد  
 سال فاضلی ظهور می نماید که جامع محاسن شمائل و عادی انواع فضائل و کمال می باشد چنانچه در جدول عمر عبد الغزیز  
 در دویم شامی و دویم ابو العباس احمد بن شیبیج و در چهارم ابو بکر طیب باقلانی و در پنجم حجة الاسلام محمد غزال  
 و در ششم مخز الاسلام امام مخزالدین بن عمر و در هفتم لاشک و در چهارم مولانا عضد الدین تو اند بود عارف  
 شاعری مؤلف تیرت کجب آبهای روان رکرت در خمان بر بسیاری از جامای بانام و نشان همچان  
 دارد بر جویوش موضعی است موسوم تحت چزنداب که محفل صحبت اجا و جای معاشرت اهل صبا است از مردمش  
 مولانا یکی ست علم سیاق را نیک میدانسته و بر دیگر کمالات مطلع بوده در حدیثی که مرزا احمد کفرانی  
 بمصدیکری خالصات فارس مامور گردید اهل آن از و بتظلم بدرگاه شاه طهماسب رفتند این قصیده مروض  
 کرد سخن افتاد می توان صل و سلینی که بر رسم مصا دره بر اهل تبریز بنیاده بود بر میرزا احمد تنخواه بابت اصطر  
 طلوش محل عرضش ل ما دار الملک پادشاهان محم بوده بر طبق آیه غد و ما شهر در و اهما شهر سلیمان صباح  
 در بلبک و شام در اصطر بسر میرده و آنسکه که فرود آمدن آن از جمله علامات ولادت حضرت صلیم بوده است  
 در این شهر بود در محبت اقلیم آورده که اول کیومرث این شهر را بنا نهاده از و جز قلد و چهار بنا باقی مانده چون  
 نوبت بکشید رسید قصری در و ساخته نور و در را بنا احداث کرده از آثار آن چهارده ستون باقی در و راه  
 آن عمارت از دو تخته سنگ بر تخته سخنناسی گز طول و بیت گز عرض و پنج گز ضخامت از مردمش عبدالرحمن  
 که طریقه خاصی داشته شخصی ویرا گفت مرا توضیح کن گفت همت همت که همت مرا جمله اشیا است  
 بیضا در از سزا به شهری بانام بوده بنا کرده کشتا سب نیل دیوان بفرمان سلیمان بنا کردند در حد و دان  
 مرغزای بودده فرنگ زرده فرنگ آنجا هر دانه انگور ده مثقال وزن داشت و سبب آن نوع دو بدست  
 احوال بر طرف شده از آنکه تزیی بغایت سفیدی دارد بیضا گویند از مردمش حسین بن منصور الحلاج شاکر  
 عمر بن عثمان می است مشایخ اکثر ویرا در کردند که چندی چون ابن عطاء و عبدالله حنیف و شبلی و ابو القاسم نهر آبادی  
 و ابو العباس شیبیج بکشتن اندر خانه اند شیخ ابو القاسم که کان شیخ ابو علی فارسی امام یوسف همدانی  
 ابو القاسم بشری در کار او متوقف شدند بر حنی ساحر و بر حنی از اصحاب علوش میداند قبل آن دیگر است  
 و این دیگر و تذکره الاولیاء است که ویرا دوستی حلاج بود در ابکاری فرستاده بانگشت اشاره جانب

پینه کرد و از آن پینه یکسوی شده از آن حلاج گفتندش چون بدارش کرد و هر کس سنگی بوی انداخت دم نزد شبلی  
گلی زوایی بکشید پرسیدند گفت آنها نادانانند و این واقف چون دستهایش بریدند خنده کرد و گفت مردان  
باشد که دست صفات ما را که تارک عرش می کشد قطع کند پایش بریدند تبسم فرمود پائی دیگر دارم که هم اکنون  
سفر بر دو عالم کند چشمهایش بر روی گردن و خواستند زبانش بریدند گفت چندان صبر کنید که سخنی بگویم پس رو  
سوی آسمان کرد و گفت بین سنج که از برای تو میدام محروم گردان اگر شد که دست و پا کن بر آه تو شد اگر سرم بریدم بر آه تست پس  
گوش و بینی بریدند و حکم خلیفه سرش جدا کرد در میان سر بریدند خنده زد و از هر غیبش انا الحق بر آمد چون سوختندش از  
خاکسترش انا الحق بر آمد در جلا انداختند همان شنیدند تا مادام که فرود آمدش بدو انداختند و جلا از نا حق گفتن پس نکرد عجب البته  
که بعد قتل وی در بغداد تکرگی بارید بوزن یکمطل و نیم و بر اثر آن رنگ زردی بارید شبلی گفت آن شب بکوراوشدم  
خدا را استجاب دیدم پرسیدم خداوند که چرا سزا بفرستد گفت گویند روزی با چهار صد صوفی بیادیه بود اصحاب را  
گر سنگی گرفت دست از پس بر می آورد و در میان گرم بھر یک میداد تا همه بخوردند ایضا و قتی اصحابش گفتند بار  
رطبی می باید خورد و گفت مرا بیفتانید در وقت افشاندن چندان رطب ریخت که همه سیر شدند یکسال در برابر  
خانه کعبه برین در افتاب بایستاد تا رخن او برنگ رفت و پوست از وی باز شد شیخ ابوالحق شهریار بیت  
و چهار هزار کبر و وجود بر دست او سلمان شدند گفت هیچ گناهی بان نرسد که برادر سلمانرا حقیر دارند قاضی  
ناصر الدین پدرش قاضی امام بدر الدین عمر بن محمد الدین علیست که بدو واسطه حجة الاسلام می پیوندد و تفسیر  
و غایة القصوی بی شرح مصابیح و منهاج و متن طوابع و مصباح و کلام در معاد در اصول فقه و شرح تنبیه در چهار  
مجلد و شرح منتخب و شرح محصول تصنیف اوست در شش و هشتاد و یازده و در وفات کرده میر ابو القاسم قاسم  
تخلص در شیر و بیضا داشته گا فردن طولش زاعرضش اطبا بنا کرده قبا وین فیروز است همیشه منبع فغلا و حدن  
علماء بود از مردمش حواجه امین الدین بانکه در وزرای اتا بک مظفر الدین تکه بن زنگی انظام داشت اهل فارس  
دست اراوت بوی داده از جلا اولیاش می شمارند و خوارق عادات از وی نقل می کنند در سمیت دستها از حاتم و  
من گذشته بود شیخ امین الدین در زمان شاه شیخ ابوالحق شیخ الاسلام فارس بوده گاهی بنا بر لطف طبع  
شوی می گفت شیخ سعید الدین محمد سامر امیر مظفر بوده از صفات اوست شرح مشارق الانوار و سند  
الابرار کبیر گا ذرونی استهار یافته مولانا جلال الدین محمد و دانی نخست نزد مولانا سعد الدین  
اسعد و الدخودا نگاه مولانا محی الدین کوشکناری و حواجه حسن شاه بقال کسب کمال کرده پس در خدمت

امام الدین کلناری که بر مطالعہ شرح معنی دار و مطالعہ بعضی متداولات نموده در عین شباب کمال یافت و حبیب السیر است که دی در اواسط ایام پر شرح تجرید مولانا علی قوسی حاشیه نوشته میر صدر الدین محمد که مذکور شود بر آن حاشیه نوشت پس مولانا بهتر از او حاشیه دیگر کرده میر صدر الدین هم بر آن حاشیه رو نوشت همچنین هر کدام سه حاشیه در برابر هم دیگر نوشتند اول را قدیم و دوم را جدید و سیوم را اجدید گویند از دست رساله زوار که در روضه حضرت شاه ولایت بر پایه استاده تصنیف کرده پس جهت حل شرحی نوشته و شرح یکی در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین سهروردی در رساله اثبات واجب و اخلاق جلال و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه از وی مشهور می رسد معصوم بگری و در تاریخ سند نوشته که مولانا را در آخر ایام محاسن او صفات جام نظام الدین شنیده اراده انکوشد میر شمس الدین و میر معین الدین از اجل تلامذه اول فرستاده چون بر عایتهای اصناف اصناف جام مذکور رسیدند و شوق جناب مولانا در وجد کمال دیدند و حرج راه و نوشتههای جام مذکور طلب مولانا رفتند و تقاضا را مولانا پیش از رسیدن ایشان بمنزل اصلی رسیده بود تا مبر و تا که انکوشه را پسندیده بودند پسند معارفت کردند از آن اشعار مولانا است منه خورشید کماست نبی ماه علی و اسلام محمد است و ایمان علی و اگر بینه بر این سخن می طلبی و تنگ که زینبات است اما است علی و شیخ ابوالقاسم از فضلای روزگار دشواری فصاحت شمار بوده صاحبی در عهد شاه جهان بادشاه بنده آمده خدمت جعفر خان بسیر و دشواری گفت شیراز از طولش معارضه منس الطلو محمد قاسم بن عقل عمزاده حاج در بقاد و چهار هجری بنا نهاده چون بتصرف عمر لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت مسمی معتوق گویند هرگز آن مسجد از اولیا افتد خالی نیست در زمان عضد الدوله دینی مهوری بود نور رسانید و سوره باره کرد شهر شد ملک شرف الدین ایچو در بهج دپاره آن سلی بسیار بتقدیر رسانیده بهترین آبهای شیراز آب کار یزدکن الدین ابن بویه دینی است که باب رکنا آباد و در کنی مشهور مردش ایام سفته بر روز بسیر بسیر و نوزده ترین جامای سیر از مصلای زمین است دیگر سیر فلجانت که از شهر تا کوه در آنک قریب بد و فرنگ باغچه و باغنت و مزار نور با پنج نواده امام همام موسی کاظم سیر از واقع بر سر تریه بر یک عمارت عالی ساختند و رده فرسنگی شیراز چشمه بست موسوم بچاشت که در فصل پائیز آب آن چشمه خاصیت جلاب و بدوران ایام از خاص و عام هزاران هزار آنجا روند و دسته روز مانند صبح و شام از آن آشامند مرغ فضلات شود عجیب اینکه در وقت خوردن در دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل مرغ شود از همه منفذ و مرغ و مگویند هر که در رساله ایامت نماید امر معیشت بر او آسان گذرد و چنانکه سببش ندانند

در اینجا تفاحی شود که نیمه اش بغایت شیرین و نیمه اش بغایت ترش از مردوش شیخ ابوالحسن کردیم شصت  
سال از خانه جز با دای نماز جوید و عیدین بر نیاید با خضر صحبت داشته ابو العباس احمد کجی استاد ابو عبد الله  
خفیف است هرگاه بصواری رفتی با شیر باز کردی بنهارین احسن شاگردش و استاد ابو عبد الله خفیف گفت  
نه آزادیت که با خود را برسی از کجای آنی و در چه کاری گفت نفوت و قایلید است شیخ عبد الله خفیف  
از کمال مشایخ فارس است خفیفیان جهتی اند متصوفه که تولا بد و کند و راتند در رکعتی ده هزار قل هو الله جو اندی  
و از با داد تا نماز دیگر هزار رکعت گذاردی پلاسی بیست سال پوشیده بود در شب بهفت و انده سویره انظار  
کردی از ان خفیف لقب یافت و رسالی که از دنیا رفت چهل چله پای و اشته بود چهار صد زن را کخاج کرده خوب  
آنکه دی از انبای ملوک بوده چون کمال رسید مردم بترک دختران بوی دادند او پیش از دخول طلاق  
دادی چهل زن خادم فرانش دی بودند از آن جمله یکی را که چهل سال در عقد نکاحش بود بر سیدند که شیخ در خلوت چو  
گفت خبر ندارم از جمیع زنان پرسیدند همه گفتند دختر وزیر را شایه خبری باشد از پرسیدند گفت چون بخت آمد  
ساعتی در من دید و در ان طعامها که ساخته بودند نگریست و دست من در آستین کشیده گرفت و بر شکم خود مالید از  
سینه تا ناف پانزده عقد افتاده بود گفت اینهمه از لب شدت صحبت که از چنین روی و چنین طعام کرده بسته و در  
قدر بر خاست و رفت شیخ موسی از نیکان طبقه صوفیه بون است خواجده عبد الله انصاری از اسماعیل و باس نقل نموده  
که چون احرام طوف کعبه بسته بشیر از دار و شدم و پیرا در سجده نشسته دیدم در زمی کرمی سیکرده از من پرسید که چریت  
داری گفتم نیتش حج گفت مادر داری گفت دارم گفت باز کرد پیش مادر شو چون دید که مرا خوش نیاید گفت چه می بینی  
من پنجاه حج سر و پا برهنه بی زاد و همراه گذارده ام جمله بتو دارم تو شادی دل مادر ت من ده ابو محمد نصر  
البقلی المشهور شیخ روز بهمان در حال وجد و غلبه از سخنان سر سبز و که ختم هر کس بان نرسیدی در  
اکثر علوم ماهر بود و قریب پنجاه سال در جامع عتیق شیراز بصلاح و تصنیف پرداخته تفسیر عراس و شرح شطریات  
عربی و پارسی و کتاب الانوار فی کشف الاسرار از دست در کشف الاسرار گفته قوال خوب بود باید که عارفان  
در هیچ سماع لبه چیزها چند در داخ طیبه و وجه صبیح و صورت طبع و بینا عارفی را مسلم که کمال طهارت قلب  
رسد چشم از دیدن غیر حق پوشد و عراس آورده که من دو چیز را پسندیده ام سخن دلپذیر و دل سخن پذیر شیخ  
ابو بکر طلسالی تربیت از شبلی و ابراهیم و باغ شیرازی گفت جلا دنیا یک حکمت است هر یک را از ان نفیسی قدر  
کشف است گفت اصل بی فصل است چون فصل آید اصل نماند گفت عاقل آنست که سخن بر قدر حاجت گوید و از افزونی دست

بردارد گفت سر کرد و خاموشی و من نیست در فضولی است گفت زندگان در مرگ است یعنی مرگ نفسی  
 و حیات دل شیخ نجیب الدین علی بن غریش و الدش در ملک اسناد صلهای بخارا انتظام داشته اسیر المؤمنین  
 علی در خواب دید پسرش بشارت داده چون بوجود آمد علی نام کرد و لقب بجیب الدین ساخت هر چند در حقیقت  
 دی لباسهای فاخره و طوابعهای لذیذ دادی التفات نکردی بدعا چه طلب سوی حجاز شد و بنا بر جوانی که دیده بود  
 بخدمت شیخ شهاب الدین سید و سالها گذرانند آخر با اشاره شیخ در شیراز آمد و بارشاد پرداخت از پسر سیدند که در توجیه  
 تمثال روشن کن گفت دو آئینه و سبب ظهیر الدین عبدالرحمن بن علی بن غریش چون مادرش حلا شمشیر  
 شهاب الدین پاره از خرقه خود فرستاد که مولود را پوشاند در بزرگی از آن اجتناب ارشاد یافت و اول خرقه هم پوشیده  
 ترجمه عوارف از دست شیخ عبداللہ ماکو در اکثر علوم مبحر بود بعد سیاحت بشیراز در سنار کوی انزو اگر نیا از  
 خواجہ عبداللہ نقلت که ابو عبداللہ سفر بسیار کرده و حکایات بسیار در ذکر داشت آنچه از وی من انتخاب کرده نوشته ام  
 سی هزار حکایت و سی هزار حدیث است احمد بن عبدالصمد نخست صاحب دیوان النون تاسیس حاجب  
 چون خواجہ بزرگ احمد بن حسن سیندی فوت نمود سلطان محمود غزنوی او را از خوارزم طلبیده وزارت داد در  
 فصاحت و کتابت و شجاعت و پیرانداختن بهمال بود بیست سال بوزارت سلطان سعود و دو سال وزارت  
 سلطان سعود و در بنوعی پرداخته که دستور العمل وزیران جهانیان گشت آخر بقید موسوم گردید عبدالحمید بن عبدالصمد  
 فاضل عادل بوده بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال وزارت ولدش سلطان سعود و گردیده  
 بطول عمر و امتداد دولت از وزراء ماضی درگذشته ابو الفریح روان مدانش بوده در زمان سلطان بهرامشاه بن سعود  
 در چه شهرت یافت نصر الملک بن عبدالحمید وزیر خسرو ملک بن نظام شاه شده در فصاحت از حاجب و بن الملک در  
 گذشت ترجمه کلید روغن ساخت او است از جور زمانه محبوب گردیده این رباعی نزد خسرو ملک فرستاد ای شاه  
 کن آنچه میسرند از تو به روزی که تو دانی که نپرسند از تو به خرسند نه ملک و دولت ز خدا من چون باشم بنید  
 خورسند از تو به مؤثر نیفتاد آخر تلاش کردند در وقت قتل گفت منته از مسند غراگر چه تا که رفتیم به ایچند که نیک  
 آگه رفتیم به رفتند و شوند نیز آیند شایده مانیز تو کلت علی اللہ رفتیم به الصاحب الکبیر تو ام الملك  
 نظام الدین بیته اللہ در وزارت سلطان رضی ابراهیم کارهای با نام کرده در وداع اینچنان پز نزع گفت  
 ۵ دینا گو فصلم که در صند و بال آمد و بچشم حاسدان فضلم هر سنگ و سفال آمد و چون کلک اندر بیان بن بریدی غازی  
 نجوی به مراتب از خبر دادی که مان عز و جلال آمد ابو القاسم مسلم بن محمود در خدمت ملک ناصر در مصر سیر کرده

کتاب عجایب الاسفار و غریب الاخبار بنام ابو تغنیف شده تاج الدین وزیر مظفر بن خضر بن مودود بود چند وقت بامر وزارت سلطان محمود سلجوقی قیام نموده **خواجہ قوام الدین** صاحب عیار زمام امور ملک و مال احوال الدین شاه شجاع در قبضه اختیارش بوده **خواجہ غیاث الدین احمد سیدی** وزیر سیرت و شایسته بوده **ضیاء الدین فاریابی** عصر و نادر هر دو دولت آل سلجوقی را بایت نفوق برافراشت ممدوح او بنوعی است بنوعی که شایسته بود فانی شاعر و دست **رفیع مرزبان** همی معاصر خطبه باد غیبی و ابوسلیک اگر گمانی که پیش از زمان رودکی بودند دانند و گروهی از شعرا بای آن سلجوقی شامند و ثانی اسویت **بدر الدین** بدر آسمان ضامنت است زمانش معلوم نیست **شیخ مصطفی الدین بن عبد الله الشعمری** در اول حال بدمرغه نظامیه بغداد در حلقه درس ابو الفرج بن جوزی تحصیل اشتغال آید بعد از آن بعلو سلوک شعور گردیده مرید شیخ عبدالقادر گیلانی شد و صحبت شان غزیت می نمود گویند چهارده حج کبوتر پیاده گزارده باشی شهاب الدین در یکشتی سفر نموده جهت عزیمت تا سومات فته و بت بزرگ را شکست آقا بر سبکشت از شایخ کباب بسیاری را دیده در بیت المقدس سفالی کرده بختر سپید فقه و میرا از سادات گفتگوی واقفشان سپید حضرت بر ملا را بخواب دید که عمالتش کرد زبیه ارشد و بخدمت شیخ رسید و بعد طلبید یکی از شایخ سکرش بود شبی در واقع دید که در آسمان کتاره مایه که طبقهای نور فرود می آید رسید چیت و برای کیت گفتند برای بعدی مسلمه می است که گفته **چیت** برگ در خان بنزد نظر بوشیار هر دین و فریست معرفت کرد کار هم در شب بر و ازه شیخ رسید دید چراغی فروخته بآن بیت در زمزم است حدوده سال قبل صد و بیت سال عمر داشت سی سال شباب صرف تحصیل و سی سال صرف سیاحت و باقی در ریاضت و خلوت گذرانده اکثری و بقیه شریفه عبداللہ خنیف در روزگار تا تک بعد بوده و چون بکمال رسید بکر بن سعد بر سر سلطنت تکیه زده فونش در زمان حکومت آتابک محمد سلغرشاه شب جمعه ماه شوال تسعین و ستمانه قبل صدی و تسعین و ستمانه خاتم تاریخ اوست طریق غزل اول او میبوده از بس طراست دیوانشرا نمکدان گویند **خواجہ محمد الدین** حکم در عهد انا بکان فارس ملک اشعرانی سینه حمدت سنونی از دنیا بمان خواجہ بهاء الدین صاحب دیوان نوشته و از طریقهای او آورده که خواجہ محمد الدین مازنی پیروده در یزد گذارشته باصفهان شتافته بود زن از عقبش آید مازمی مرده اش سانسید که خاتون در خانه فرود آمد آنست مرده در آن بود که خانه بر خاتون فرود آمدی این سخن بزن سبب گوا غار نهاد که پیش از سن و تولد و بهاری بوده گفت پیش از من شاید اما عاشق که پیش از تولد و بهاری باشد **فرید فارسی** در شعر فرید و **خواجہ ناصر** بجز نام موضوعی است از شیراز معاصر شیخ سعدی بوده شعر میگوید **مولانا قطب الدین** **علایه** در خدمت خواجہ نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده از زمان دولت بلاکوفان تا ایام سلطت سلطان محمد خدابنده بود از معتقا

کتاب در تاریخ

تخت شاهی در بیات و شرح کلیت قانون و شرح مفاتیح العلوم است گویند آنگاه پیشکشی بر قناع مشرفی نشوند  
 میان او و شیخ سعدی ابواب طبیعت مفتوح بوده روزی با شیخ بهاشامی مسجدی که یکی از آنگاهان عمارت میکرد رفت  
 اتفاقاً در آنوقت اندکی غمی بر خساره پادشاه که هنوز ساده بود رسیده مولانا خوانند با یقینی گفت ترا با پادشاه پرسید  
 علی الهدی گفت یقول الکه فریاد یقینی گفت ترا با قطب محی صاحب ریاضات و مشاهد و مکاشفه بوده از واردش  
 مکتوبات ما برین جمیع مشهور و یونش متداول **فصل الله صاوق** اوصاف سلطان محمد خدا بنده بود و تاریخ بنام  
 وی و قلم آورده موسوم بتاریخ نسیم **ابن نضوح** در زمان سلطان ابوسعید خان بوفور عقل و فرست و کثرت عمل و  
 کجاست از همگان برتر بوده گاهی بنظم پر داخنی **مس الدین محمد حافظ شیرازی** انسان الغیب و ترجمان الاسرار است  
 بسیار سررغمیته و معانی تحقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده مولوی جامی در نغمات گفته که در هیچ کتاب دیده نشده  
 که وی دست امامت بکسی داده بر شب جمعه در صحن جامع شیراز زد و کردی و قرآن خواندی و ختم تمام کردی حافظ تخلص از غیب است  
 چون صاحبقران امیر تیمور گو رگان فارس را سفر سانه تخریب ساعیان خواب را بخواند و گفت ربع مسکون ابراهیم ختم تا  
 سمرقند و بخارا آباد سازم نو آنگاه بخال هند و بخشی و میگوئی **مطلع** اگر آن ترک شیرازی بدست آوردل مارا بخال هند و  
 بخش سمرقند و بخارا راه غرض فکر که ازین سخن گویاست که بدین حال بسبب صاحبقران بنده بد و بنوخت و قبیح صاوق  
 آورده که در عهد سلطان محمود شاه همنی والی دکن میر فضل الله انجو شاکر و علاء قناری که عهد سلطان بود نامه بنحو این نوشت  
 و بد کن خوانند در کشتی نشستند باد مخالف بشیر از باز رفت و غزلی در سعذرت نوشت میرزا کور و بر من سلطان رسانید  
 فرمود اراده یار اگر در نشاید بی نصیب ماند پس هزار تود طلا بجز او فرستاده در اثنی و تسعین و سیبجات  
 در گذشت و در خاک سجده فون گردید خاک صلی یکی یک عدد تا پنج است **سید اجمیل**  
**اصیل الدین عبد الله الحسینی** از نسکی **شیرازی** در علم تفسیر و حدیث و  
 انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت در زمان سلطان ابوسعید از شیراز بجزات تشریف آورده بر هفت یک نوبت  
 در مدرسه علیا گوهرشاد آغا بموعظ خلق منی پردازت در ماه ربیع الاولی بر بیان سید و حضرت رسول صلعم  
 مواظبت نموده از مولفانش شرح درج الدر بر سیر سنیة خیرا بشده و رساله فرزات برات مشهور بنفیسیم ربیع الثانی  
 نشسته شامگاهت وفات کرده و در گوهرها را مانده **صفی الدین محمد و برهان الدین محمد**  
 خاقان منصور سیورغالات و الایجان داشته **سید الاجل امیر جمال الدین عطاء الله**  
**بن فضل الله** محدث **السنکی شیرازی** عمر گرامی صرف تیغ و حفظ اقوال و افعال در ایت حال نموده



فنون غنیه را از علوم مشرقیه مله ترتیب و تدوین پوشانیده جوهر ولای حدیث مصطفویه را با نال  
تلفظ و رسک انعام داده محاج و حسان سخنان عالمگیرش تحت الاحبار و یا ض التیره و روضه الاحباب است  
صاحب حبیب السیر گفته که آن حضرت مانند عم بزرگوار امیر اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و سایر علوم دنیای غنیه  
از محدثان استحقاق در گذشته شاکر و عم خود است چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در کبندی که در مقبره حضرت خاقان منصور است  
و در خانقاه خلاصیه در سس و افاده اشتغال داشته در هفت یک نوبت در جامع هر اشهر بمو غلظت و اخراج صد تیر  
احکام خدمتش واجب دانستندی و لدا شدش **امیر ایم الدین محمد المشهور بیک شاه**  
در تکلیف علوم بسیار نیت بجا زمانه بود موجب تعجبین سلطان و مقبره مذکور قایم مقام پدربنده گوار بوده خلف رشیدش سید عرش شاه  
بجای آبانیک جاگرم کرده بعد از و پیشش **سعید نعمت الله** باوصاف آبا متصف زیسته از و سید و جمال الدین  
و قایم مقام ماند فرزند رشیدش **قاضی سعید شکر الله** که در بجا تالیات میان احوال نته مذکور کرد و سید **الحکما القاضی**  
**صدر الدین محمد شیرازی** از بنی اعمام امیر اصیل الدین که با معجزه تا حضرت ائمه با همی علوم عالم احادیث نبوی بوده اند  
میران جاهیت با مذک توجه بمطالعه علوم حکمیه بنسبت برتر با عالم حکما رسیده در خدمت میر استفاد و کثیر در شهر عیانت  
پیشش میر غیث الدین تصور که مذکور شود و پس **عم میر نظام الدین احمد شطری** از علوم عربیه و فنون غریبه را بر پسر عم خود  
**میر حبیب الله** که وحید زمان بود قرأت فرمود و سایر ادبیات و عقاید را از حکمت و کلام از سبب فاضل سوس فارسی  
و حبه دیگر اقتباس نمود که سلسله نتمذ بعضی تالیس **حکما ابو علی سینا** پیوند و مثل ملا **قطب الدین علامه شیرازی** و سلطان **الحسن**  
**خواج نصیر الدین محمد طوسی** و **سلسله** بعضی دیگر منتهی میشود به بعضی از اباب کلام مانند **محمد الاسلام غزالی** و **محمد بن زین**  
و شیخ **علامه جمال الدین حسن بن علی** و حضرت میرزا با مولانا قوام الدین کرمانی که از اعظم تلامذ و سید محققین قدس است  
مباحثات و مناظرات بوده و بسیاری از مسائل در سخنان استاد او را بر او تمام نموده هرگز بچاکس از اقران بالمشغول  
علامه دوانی چون در بحث مجلس خود را حریف میرنمیدید در اکثر تصانیف خود متوجه دفع سخنان میرگردیده و سخنان از  
جانبین بطول انجامیده چنانچه از حواشی تجرید و حواشی **مطالع ایشان** ظاهر شود حضرت غیاث **الحکما میر غیاث الدین منصور**  
در مساله که بر اثبات واجب انصاف عالم مقدار نوشته ذکر نموده که مولد شریفش در صبح **مستغنی** در **شعبان** سنه ثمان و عشرين  
و شانزده بود در صبح جمعه دو آردم رمضان سنه ثلث و تسعا در دست قند فخره ترکمان پاینده که در اصل ساکن در بار بکر  
بودند مشهید گردیده از جمله آثارش در شبه رفیع منصوریه در شیراز است و عاشره قدیم و جدید تجرید و این دو عاشره  
ناشنای بحث اعراض رسانیدند دیگر عاشره قدیم و جدید بر شیخ **مطالع** و حواشی شریفه شریفه و این دو عاشره قدیم



بر تجرید و شرح مطالب مقدم است بر تالیف حواشی قدیمه علامه دوانی دیگر مائشیه شرح شمسینه و حواشی شریفیه که تا از مروجیات  
 رسانیده دیگر مائشیه بر ادب مشیح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی شریفیه شریفیه در آنجا ستوجه اعتراضات طاعلی عمران از  
 حواشی سید المحققین قدس سره اشرقیف شده دیگر مائشیه بر کشاف و دواشی آن دیگر رساله در اصل مخالفه مشهوره بجزر امم دیگر  
 رساله در علم فلات دیگر رساله فارسی در معرفت قوس فرج دیگر تعلقات تفسیر فقیهیه **خاتم الحکما غوث العلماء امیر غیاث الدین**  
**منصور شیرازی** ولادتش تسعمانه در نهمین بهر بر بزرگوار امیر صدر الدین محمد که در تحصیل علوم نبوده در چهارده سالگی در این مائشیه  
 علامه دوانی در خود یافته و سائل حبت در بیت سائلی اینده مبع علوم فایع گردیده مدتی منصب ممدانیت پادشاهی مغفور  
 بوی متعلق بود در مرتبه ثانی که مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبدالعالی از عراق عرب متوجه پایه سسریر خلافت شد بعضی مفسدان  
 نقاب میان آوردند تا سباحه علمی ممد گردید و کشتنوت انجاسید پادشاه حمایت مجتهد الزمانی کرده میر بختبند و بعد ذری چند  
 از منصب ممدارت استعفا نموده جانب شیراز شدند و در سن ثمان و اربعین و تسعمانه فوت یافته صاحب جیب التیر گفته  
 که از مفسفاتش پنج بطور رسیده کتاب محبه السلام در آنجا ستوجه اقاول محبه الاسلام عزالی شده و دیگر کتاب حکامات میان تجریدین  
 علی بن الرضو میر صدر الدین محمد و طاجلال الدین محمد دوانی و حواشی ایشان بر شرح تجرید طالع و دیگر محکامات میان ایشان  
 در حواشی و این شرح مختصر اصول عضدی دیگر شرح بر کتاب بیباکل نواری و دیگر شرح بر رساله اثبات واجب بر خود  
 و کتاب تعدیل المیزان بر منطق که خلاصه منطق شفاست با سوانح طبع نقاد ایشان و کتاب معیار افکار منسله  
 تعدیل المیزان و کتاب لوامع و معارج و علم نبات که در محاذات کتاب تخریفات است و آنرا در مبعه سالگی تصنیف کرده  
 و دیگر کتاب تجرید بر حکمت که جمیع مسائل حکمت طبعی و الهی را بعبارت موجز و مجرد از دلایل ذکر کرده و دیگر رساله در معرفت قید  
 و دیگر کتاب معالم الشفا و طب و دیگر مختصر آن که سمسری شافیه است دیگر کتاب سفویه در بیات دیگر مائشیه بر بیات شفا  
 دیگر مائشیه بر اشارات دیگر مائشیه بر شرح حکمت لعین دیگر رساله در باب خلافت فرزند از جنده صدر الدین محمد  
 و دیگر مائشیه شمسینه علامه دوانی دیگر در مائشیه خلاصه نظم و دیگر مائشیه محمد بن معز الیه دیگر در انموذج اشار الیه  
 و دیگر رساله در تخریج حیات دیگر رساله زوار اشار الیه دیگر رساله مشارق در اثبات واجب کتاب اخلاص منضوی  
 دیگر مائشیه بر ادب کشاف تفسیر سوره دیگر کتاب مقامات العارفين در تصوف و اخلاق که باسم فرزند از جنده میر شرف الدین علی  
 نوشتند و رساله قانون اسطنت سوامی آن از تصانیفش پنج در کتب ایشان بتقریری سامی مذکور و بعضی کلام از آن خبر  
 دادند کتاب ریاض الرضوان و کتاب اساس در علم هندسه و غیر آن **ایضا** صاحب جیب التیر نوشته که فرض  
 از تصنیف تصانیف حضرت امیر و اظهار شرف بطلعه اکثر آن رده کلام بعضی از افاضل حضرت مثل ملا ابوالحسن کاشانی و ملا میرزا جاب

مجله کلام

شیرازی

شیرازی که مصنفات حضرت میرزا که اکثر بواسطه نفاست متداول شده بودند برکتی افتاد سخنان خوب را از آنجا  
 میدیدند و میگفتند که از میرغیرا می نیست و بعضی کتب که در مصنفات متداول خود نام آنرا ندکورد ساخته اند  
 وجود خارجی نیافته اند و اگر احیاناً یکی از آن کتب برست طالب علمی افتاد و برزدی ایشان مطلع شد و عوی بود  
 بکنند و از حضرت استاد مخبر بر مراد نه شنیده که میفرمودند که ابو الحسن شش و سیل از جمله اولی که در رساله اثبات بود  
 ذکر کرده و آنرا خواص فکر خود نموده از شرح بیاض حضرت امید انتظار نموده بود و در آیاتی که با تامل بعضی غره می زیاده او  
 می نوشتیم اظهار سرور و انحال او نمودم آن رساله متر و ک ساخته رساله دیگر تالیف نمود آن نیز خالی از سستی نیست  
 از اثر مهارت میردرفنون ادعیه و طلسمات قتل ذوالفقار خان عالم بغداد است که با پادشاه دین پناه بنی می و وزیر  
 و تفصیل آن برالسنه مشهورند کور و محلی آنان در رساله قانون سلطنت مشهور است که کلام حبیب السیرت حضرت میرزا  
 و خلف از چند بودند یکی میر شرف الدین که اکبر و اویغ و اتقی بود دوم میر صدر الدین که صغره انکی و ضحی فهم بوده  
 اما با فک شعر نیز فرمودی سعد کل از نیکو طبعان آن مکان است **مولانا شمس الدین علی شهبازی**  
 اعلم علمای زمان میرزا سلطان ابو سعید میرزا بوده در درسه غیاثیه درس میداده با امر سلطان ابو سعید چندگاه بنوشتن  
 تاریخ و قانق ابو العزازی سلطان حسین میرزا مشغول داشته آخر بحسب ارشادمان رفت فوت کردید مولانا  
 نظام الدین ابو یزید و عهد مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بشر فضائل نفسانی قیام می نموده در زمان  
 سلطان یعقوب در گذشته مولانا شرف الدین علی سیفیگی از شراف علماست هوایه بر غله  
 خلائق می برد و تفسیر آیات احکام قرآنی و تشریح ارشاد از جو مصنفات او است **خواجه جمال الدین محمود**  
 بعد از جلال الدین محمد دوانی و میر صدر الدین محمد توفیق درس دوام یافتند از ملازمه او بیند مولانا احمد ربیبی و مولانا عبدالنور ستی  
 و مولانا عبدالواحد ششتری و مولانا عبدالعزیز و خواجه افضل ترک و مولانا احمد کرد و امیر فخر الدین ساکی و شاه ابو محمد شیرازی  
 و مولانا میرزا جان شیرازی و امیر فتح **امام شیرازی مولانا السانی** اکثر ایام در تبریز بسر برده و با بنیاد رسنه  
 اصدی و اربعین و تسع نفوت نموده دیوانش است اول است با بافقانی با پادشاه ملک غنچه بیست کلاش هم ذوق  
 در تذکره سامی آمده که وی در اول ساکی تخلص میگرفته در آثای سیر به تبریز رسید سلطان یعقوب مشغول عواطفش کرده  
 خطاب با بانی داد بعد فوشن نجران رفته و هوای ابورد را موافق یافته بیک بن شراب و کیمین گوشت دریاخته  
 با حاکم آنجا صحبت میداشت تا در سنه خمس و عشر و تسع در گذشت مولانا اهل از وطن بجهت آمده و از  
 امیر شیر و رساله قصیده مصنوعه تعاریت بزیل یافت بعد از سعادت سنده سنه سیستاه امین ماضی طار

گرفته با غراز گذراندند و گذشت تا و شاه شعرا تا ریخت **مولانا پاری** در علم تههیب و تخریبی بدل بود در زمان  
 ابو العازی سلطان حسین میرزا بجزات رفت تربیت بسیار یافت مهربان شاه دیوانیان را تقلید کرده است نمایا طرف  
 فرستاد حکم بر بدین دستش رفت امیر شیشه شفا عشق فرموده شعر خوشی بیافت **کیال ابن غیاث** موزن خوش  
 بیان بود گوی شعریم گفتی **مولانا معینی** از شعرای زمانه سلطان حسین میرزا بوده شعر از سخن مجید کی گوشش بیسبکی  
 آهنگ مکه ام که فراموش میکنی **مولانا مانی** در آخر عمر ملازمت شاه اسمعیل ماضی گزیده محمود و بنگران گشت میرنجم زگر  
 که در آن اول صاحب اقبال بود نقاشن رسانید در آن روز غزل گفت مطلعش این است **میتطلع مرانظم بکشتی طریق** و این  
 بود به زیاد شایسته سن توام مراد این بود **ملک قاسم نقاش** اکثر خطوط خوب مینوشت و در تصویر بے نظیر بود  
 حافظ بجز به داشت که بیت بیت را بیک مرتبه شنیدن با خواندن از بر میگرفت و شعر بکلمت **امیر سعید**  
**شرف الدین علی** صبی زاده امیر شریف الدین علی جربانیت مشهور بامیر شریف ثانی بعد از واقعه  
 قاضی محمد ثانی منظور نظر شاه اسمعیل مانی گردید و صدارت یافت عنقریب سو و مزاجی میرنجم ثانی دریافت بخت  
 زیارات تعبات غالبات گرفت ابد فوت نجم ثانی باز آمده صدارت یافت و در جنگ چالدران شهادت یافت  
**امیر سعید شریف باقی** ولد امیر سعید شریف ثانی چند گاه وزیر شاه طهماسب شد و خراب است  
 قضا و کلانتری شیراز برافروخت بنابر خواهی اهل عناد میان او و ابراهیم خان والی فارس نزاعی هم رسید بوزارت  
 دار الجبر و قانع گردید بعد از آن چند گاه بار بوزارت رسید و ابراهیم خان را مأخوذ و مغرول ساخت و یک صحن طعام  
 دوازده هزار دینار صرف می نموده دو پسر عالیقدر مانید **امیر معین الدین** شریف مشهور بامیرزا محمود و امیر میرزا  
**امیر پیرزا** ولد امیر سعید شریف باقی فارغ البال روزگار بگذرانید تا در زمان سلطان شاه محمد ناصر عداوت  
 میرزا سلیمان و قلعه مطهر محبوس و فوت گردید **امیر معین الدین شرف** ولد امیر سعید شریف الدین باقی  
 در زمان شاه طهماسب با مرتدیس قیام داشت و در ایام شاه اسمعیل فسر معاصرت بجز و ماه رسانید  
 بعد واقعه شاه بودن صلاح ندیده در عرض چهار روز بجنادر رسید و در ولایت روم اعتبار بهم رسانید و قاضی معرکه گردید  
 پس قفقازی که مغلیه یافت و آنجا در گذشت **امیر محب الدین حبیب الله** برادر امیر سعید شریف ثانی  
 مدتی با مرقضا و کلانتری و شیخ الاسلامی شیراز مشغول داشت او را ایام استغنا حجت بگوشه در ساخت و گذشت  
 بعد جدید امام زاده امیر سعید احمد از محدثات اوست و کاروان سر او حجام خانه و داکین و نقاره خانه متصل  
 بقدر است هم از دست شاه **وجیه الدین خلیل الله** ولد امیر محب الدین حبیب الله

زنگنه

از سادگیش سخنان بسیار مذکور بجهت شبی فریاد برآورد که فتنه دزد بنام حاضر بودند رسیدند و پرسیدند که آمدن دزد چگونه معلوم شد گفت از پدر شنیده ام که دزدان چنان بجای می آید که آواز پای او را کسی شناسد و پیشترم چند کوشش کردم آواز پای شنیدم بخاطرم رسید که شاید دزد آمده باشد و لدا شد شش امیر شرف الدین ابراهیم بر وساده آید تکیه زده بوفور گشت و سامان بر همگنان رجحانی داشت شاه حیدر نیز برادر اعیانی امیر شریف ثانی است در ایام شاه طهماسب سعادت خراسان داشت و در زمان سلطان محمد پنجم وقت قاضی معمر و چند وقت قاضی انصافه طبرستان بود

**میر تقی شریفی** در چهارده سالگی صاحب مطالعه حاشیه مطالع برآمده از اخفاد و خنری سید شریف طبرستان بود ابتدا شریفی تخلص کرده علم از مولانا عبدالصمد بغدادی تعلیمه علامه و انانی آموخته و از میرک شاه محدث سندیه حاصل کرده از شاه اسماعیل ثانی سعادت خراسان یافت و از آن استغفا نموده در وقت رفتن حج از شیخ ابن حجر مکی مفتی حرمین در خانیق علم حدیث افاده نموده عین مرجعت بهیمنه افتاد و از اکبر شاه تعلیم بلوغ یافت و مدتی در آگره درس گفت و در اربع و سببین و تسهات فوت کرده فتنش بکیندر در ملی بجوار ابر خرسد و امانت نهادند نگاه بشبهه متعلقل نقل کردند از وارداتش که فریمنظور بود دیوان غزلت شاه ابو محمد در ریاضی و طبیبی عدیلی نداشت

**مولانا میرزا جان** عمده علمای زمان بوده از مصنفات اوست حاشیه اشارات و حاشیه شمسیه بشرح مختصر رسول و حاشیه بر حاشیه قدیم و حاشیه بر حاشیه مطالع و حاشیه بر اثبات و حجب و حاشیه بر سطل **میر شافعی** فتح القدر در فنون علوم خصوص ریاضی و عربیت لوای انا و لا غیر می فریاد گشت بخدمت میر شاه میرم که از منزل دیان کوی توحید بوده بیشتر در پیش مجلس خواجه جمال الدین محمود فتنه حاشیه بیشتر و غنمود و در آنروز چند سخنان نیک از وی سرزد که باعث تحیر نگهبان گشت بعد فراغ خواست که تعظیم خواجگانه بوقت نموده دست بر سینه نهاد که خدمت میرامروز ما را استغنی ساختی پس از اندک روز منتهی شد و بعد چند گاه بدکن رسید و نزد والی بیجا پور منصب و خطاب عضد الدوله یافته اخذ خدمت اکبر بادشاه پیوسته با وی رفیق میر و شکار بوده از مختصرات اوست که یک کس بیت تفنگ بالنی که ساخته بود یکبار پراز باروت ساختی و آسایشی برگردون تعبیه کرده که در راه از منزل تا بمنزل و اگر چند من آرد خود بخود آس می نمود و سر ریسان بیای خردی می بست و چهل کس سر و گرد ریسان میگرفتند و یکشیدند نمی توانستند حرکت داد و چون رهنه امیرد خروس می پرید و آن پیش بر زمین یکشید فوشر نهاده و نور و هشت **میر تقی الدین** محمد نسایه در سلک جلا سادات منتظم و در علم تربیت و اصول حکمت انگشت ناست حکیم عماد الدین محمود و در اقسام فضایل خصوص حکمت بطیبوس ثانی و مثل

فیثاغورس یونانی بوده از صنفاش سه سال است در فایده خوب چینی و رسا است در خواص افیون و رساله است در تشیح  
 و در بعضی از مباحث قانون شرعی نوشته و ناتمام مانده حکیم کمال الدین در تشیح امراض خاصت انفس سعادت  
 از صنفاش شریعت بر رسا طلب امیر غیاث الدین منصور میرزا محمد حکیم در حرفت و آموختن شناخت  
 اقسام عمل پیرایش شده قاسم بیگ در عهد خود بر سایر اطباء رجحان داشت بر آن نظام ساه تعلیم تمام او را طلبیده  
 و تا زمان مراد نظام شاه در حیات بود شاه منصور و نگاری وزارت گذرانده از جمیع شتاد خطی مزور از جانب او  
 بجانب میرزا محمد حکیم که از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود بر آورده نقبش رسانند تا بخششانی منصوص علاج یافته  
 عبدی بیگ در شیوه نرسل و علم سباق شمه آفاق بوده در سلک نویسندگان شاه طهماسب مختراط داشته  
 در شعر تنبیح نموده و دیوانی زیاده از دو هزار بیت مانده **خواجہ شیخ محمد** را در خواجگی لشکر کابل بوده  
 و در علم سباق مهارت داشته **خواجگی شریف طبع سلیم** و ذوق مستقیم داشته از محرران مجالس خاص خانقانی بود  
 و در اثر نظم خیال بدیع داشت **مولانا سید محمد عرفی** در ابتدا از بند جرون بدکن وارد شده چون آنجا  
 ترقی ندید متوجه هند گردید سید حکیم ابو الفتح به تزیینش سرافراز ساخت تا شد آنچه شد چون حکم مذکور گذشت سپه سالار  
 عبد الرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و رفتہ رفتہ به آگاه شاهی پیوست آخر بمرض سہال در گذشت  
**امیر فارغی** پاره از متداولات دیده در خبر و اعداد مهارت اندوخت و **میر علی اصغر** نثر آن شجره است  
 در حکمت و ریاضی افزون مهارت داشته تبعه پاکیزه دارد **مولانا درویش حسین** مردی سیرمند و الا خورد  
 بنا بر لطف طبع شعر سنجیدگفتی **مولانا قیدی** شاکر و غیر نیست بهند آمده منظور نظر آبر بادشاه شد آخر از پنج  
 زمان از ترقی باز مانده مطرود و بفتح پور سیکری در گذشت **عنایت اللہ** در کتابت جمالیون اکبر شاهی در کتابت  
 مشغول بوده و ترقی نموده در سلک فہمکاران منسلک گردید این **نصوح** از فضلای زبان و شعرای آئینده دوران است  
 ده نامه بنام خواجہ غیاث الدین محمد بن خواجہ رشید وزیر نظم آورده این **عجا و از شعرای روزگار** بوده و نامش **شیخ**  
**اسیری** **پسیرنی** شاعری نکته سنج بوده **سبحی** مشہور با طعمه نایش احمد کنیش ابو سخی سبحی مختلف آن  
 پدرش حلای کردی این چرب زبان شیرین بیان برآمد صاحب دیوان ست در تمام اشعار رعایت اصطلاح  
 اطعمه لازم رفته **قطعه** ز کس که شبیست چشم خوشش لیرہ گویند طبق دارد از سیم پر از زرد در دیده بسجی نه زرد  
 دارد فی سیم ششسان تنگ دارد یک صحن مرعوضہ پر توئی از اطبای زمان و شعرای خوشن بایست **نجدوی**  
 نام خوان شاه عباس ماضی بوده و شغولی بر وزن شاهنامه گفت **حاجی محمد باقر** در جامی در کمالی قلم چینی

کتابت شد

بخدمت امرا تقربی میداشت و شعر میگفت **ملا باقر** سبزه آمده در خدمت ابراهیم خان و علمبرداران **خان** میگذرانید شعری گفت  
**دوانی** تخلص حکیم شمس الدین مخاطب حکیم عین الملک از امرای قدیم اکبرشاهی است نبیره علامه دوانی بوده در  
فنون حکمت خصوص کمالی پدید آورده است اشعار جسته مبالغت ملا **روزبه** شاعر خوش فکر است از وطن پهنه  
افتاده درگذشت **رضی میر** رضی نام شاعر پاکیزه طبیعت زنگلی از شعرای آماک مظفرالدین زنگی بوده  
ازین جهت زنگلی تخلص کرده **میر شریف معروف** تپه و یار پاکیزه اشعار است شمس قشقه  
تخلص با سبزه پیش در لباسش پیش سیاهیم میر سبزه اندازین لقب یافت از سوغتی با خبر بوده و شعری گفت  
**صغی** شیخ محمد نام برادر خواجگی شریف مذکور در فن سیاق مهارت تمام داشت در اربع و سبعین و تسعین و ثمانین  
درگذشت **صغی** در ارمغانی ما هر بوده بوسحت مشرب تصانیف داشت و شعر نیک می گفت **میرزا صادق**  
این هم میرزا نظام دست غیب از چاشنی فقر و استغنا بهره وافی داشت روز وفاتش غزلی از زاده طبع او پیش جنازه  
میخواندند حالتی غریب روداده بود و مقطعش اینست صبح از ازل صادق بد نیامسل امیزش نداشت چند روزی آمد  
یاران خود را دید و رفت **شیخ صمد** از اقربای شیخ سعدی عبدالرحیم بوده در زری درویشان میگذرانید تهمت فتون بر او  
کردند قضیب خود را قطع نموده شمرودت میگفت **عزقی** میرزا جهان نام از اعیان انبیاست چندی لشکر بودین بود بجان بوده و بنایت شاه عباس **عزقی**  
ایران یافت آخر همه را پشت پا زده در عقبات غالبات بعبادت گذراند در مشهد مقدس بجوار حرم پیوسته بودای نظم  
خوش جولان بود **عارف** پسر خال عرفی شیرازی **تمیمی** مسیح نام خرده فروشن اتمی بسبب طبع شعری گفت  
**حاجی عرب** بیره ولایت هندی هم آمده و شعر میگفت **غیرتی** در فن سخن طرازی غیرت اندوز از باب سخن بوده  
و در تیر اندازی هدف شهرت حکم اندازان در عهد اکبر شاه پهنه آمده **خیابان حلاوتی** سخنور چرب زبان شیرین جان بود  
از وطن با صفهان رفته میگذرانید در آخر عمر ضریر گردیده دیوانش قریب سه هزار بیت است هنگامی که ایله  
برآورد این بیت گفته صند ای فلک بگر که در سامان کدام افزون تریم از تو اختر و ز بیابان ریگ از ما آبله  
**غروری** شاعر معروف صاحب ثنوی و دیگر اشعار است **خواجہ محمد حکیم و بهار فانی** تخلص از  
متاخرین علمای صوفی است علم از شاد فتح الله آموخت چون او بعد فوت عمالشاه بدگاه اکبری شتافت خواجہ  
به احمد گرفته در خدمت برهان نظام شاه اعتبار یافت و ناظم مملکت گشت در آن او آن شیخ حسن نجفی با احمد مگر  
رسید خواجہ محمد معتقد او شده بزرده سال بخدمتش سپرد و کتب خوانده را بار دیگر تکرار کرد و آداب صوفی آموخت  
پس چون نظام شاه بسیره نظام شاه سلطنت نشست حکومت بریافت و بعد فوت او برهان پور و از آنجا

سبوت بند رفت و همه را ترک داده منزوی گردید فلان بغایت معتقدش بود شصت و نه سال عمر بافت  
درست و عشر و الف در گذشت خدا شناس نام بخش یافته اند از تا لیفات اوست شرح گلشن را از وحاشیه نجات  
وحاشیه فصل الخطاب و خطبه البیان و دیوان شعر و غیرا پسرش **محمد تقی نام واقف تخلص بحکارت علم فیه**  
نیک میدانست اول با عبد الرحیم خان خانان بسری برود و در اوایل عهد شاه جهان امارت بخارا یافت بعد چند می مغزول  
شده بدرگاه شاهی مغز بسری برود اشعار خوب دارد **فسونی** محمد بیک نام اصلش شیراز اما در تبریز نشو  
یافته اول در ما و جان شاه عباس ماضی و سلطان حمزه میرزا اندراج داشت پس پهنه آمده بخدمت اکبر بادشاه  
پیوست و بعد فوت او بشاهزاده پرویز ابن جهانگیر رسیده و در سیح و عشرين و الف در شهر آله آباد در گذشت  
دیوانش متداول است **قرنی** پسر خاں شاه فتح الله شیرازی بوده در تدبیب دستی تمام داشت در پهنه آمده  
علازم اکبر بادشاه شد و آنجا در گذشت **قدری** برسم تجارت بدکن آمده هنگام مراجعت بر او در ری با غرق گردید  
**قیصر بیک** در عهد شاه جهان پهنه بسری برده شعر عربیست می گفت کامل **حجری** شعر خوب می یافت  
**ترم** سیر ابو اکرم نام خوش فکر بوده **مکتبی** علم از علامه دوانی یافته بکتاب داری قیام می نمود لهذا مکتبی تخلص گزیده  
از شعرای تازه ترین بلخی مجنون باب از و کسی نگفته **مسلمی** شاعر محرز است مسلم ناایفد **محمدا** پهنه آمده با علامه صوبی  
هم صحبت گردیده در گذشت **ممتاز** از وطن به پهنه آمده در سن و اربعین و الف در گذشت **محمدا** از وطن پهنه  
در عهد قاسم خان به بخارا میگذرانید **مالی** شیخ ابوحسان نام طبیبی حاذق بوده و شعر می گفت **مقیما** شاعر خوش فکر است  
**میرزا** از وطن پهنه افتاده اشعار خوب دارد **نظام** از سادات دست غیب است معاندی شجره ایشان  
طلبه دستی از غیب با شجره ایشان پیدا شده لهذا با این لقب شهرت یافتند شاعری والا مقام است در سیاهی کلی فوت  
کرده در جواری مرقد خواجہ حافظ مدخون دیوانش متداول **نوییدی** کلاش نوید لطافت میدید **نعیم** در زنی خیالان پیوسته  
اما جامه شعر را خوب میدوخت **ناورا** در فن سیاق شهره آفاق زیسته شعر عربیست می گفت **نجیبا** دو سخنش  
نجیب و زاده طبعش عجیب واقع **نصیر** ملا ابراهیم نام در قصاید بجز مدایح ایتمه زبان نگشوده **نیکبخت** از ولایت  
خود پهنه آمده کلاش رنگ و بوی خوشی داشت **نومی** مردی ظریف و ندیم بوده و شعر بران روش می گفت و عهد  
میرزا با قس نام در عهد شاه جهان به اسلام خان حاکم بخارا بسری برود و در شعر بگانه زیسته **مولوی میرزا محمد حعفر**  
باراده سیر پهنه وارد شد و در گذشت **مرد** چندی در خدمت مخدوم محمد حسین استفیده شده بمحاند جوهر ذاتی و سی  
مخدوم مذکور بدست شیخ شکر الله نام شاعر حواش بیضا جزاوه محمد داد خان رسانیده با باغ از شش طلبیده



سالم ماند خود ماند چون او با پدر آرزو جان منداشتافت و برادرش محمد مراد یا بنجان از سفر ایران حرکت  
نمود و تهمت خون شیخ شکر الله از نظر نواب خدایار خان المودت بمیان نوز محمد والی سند افتاده مغضوب گردید  
و در آن اندوه نوب با مره در باخت و غم غریب در دست شد پس از چندی نواب مذکورش باز با عز از طلبیده در خدمت  
ماند و برای وی بتقریر جفر جامع مشغول شد قضا را چون نواب نامی بگذشت پسرش مراد یا بنجان بر صدر ایالت  
جلوس کرده و پیرایش اعزاز داد و چندی بگذشته بموجبات چندی از نظر عاطفتش فرو افتاده رخصت زیارت  
عبات عالیات گرفت چون بگردد بکسید انجام ملک مخالف یافته باز سوی بندر کراچی معاودت کرده چون  
در آنجا محمد مراد یا بنجان مهم جام بگردد که کلمات ته بود و در این معاودت حاسدان بعضی عرض کرده  
بمیرم روانه کوی عاقبت ابدش کردند بی بیع و تین و الف نامه در اکثر علوم شانی و انی و در جفر و تکیه و نعمت  
کافی بوده **آقا محمد رضا کت** در سال هزار و صد و هشت و پنج هجری وارد شده بعد چندی جانب هند  
شناخته بچند در مجرای آباد آباد کرده میان نوز محمد بنیت مولوی جعفر مذکور هم اوتان بودیم جوانی شائسته  
خوش فکر بود جو رستهندی از بلاد فارس جو به بسیار درون شهر دارد و شیر آنرا بنا کرده در مجمع الغرائب  
مذکور که آنجا جای است در قعرش ایک سیم سزگون در آن ثقه ضیق آب گرم از آن بیرون می آید چند آنکه  
چاه برآب شود تا مردمان بی دلوسین آب گیرند لار طوش صل عرضش اکوم از شهرهای قدیم است بایش  
و تا ریج صبح صادق بلاش بن زسی اشکانی مرقوم نسب سلاطین لار بکر کین میلاد که در زمان کین بود  
میسر رسد گویند چون کین و خواست بدرون غار در و در یک از ولایت ایسانرا یکی از پهلوانان  
زاده از آنجمله لار را بکر کین سیلا و اما صاحب تاریخ جهان آرا گفته که این کر کین سیلا و غیر است چه بدین شرح که  
او ذکر کرده از زمان کر کین میلاد تا زمان کین و تفاوت فاحش ظاهر خیا پنجه مثبت ابراهیم خان بن محمد بیگ  
الوشروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بن جهان شاه بن قطب الدین مشر بن مبارز الدین محمد بن علاء الملک  
بن سیف الدین نصرت بن کالنجار ثانی بن علاء الملک بن قطب الدین مؤید ثانی بن کالنجار بن امیر قطب الدین مؤید  
یا قوی بن امیر وهب زنگی بن امیر عزالدین حسین بن امیر اسد الدین بن امیر بهاد الدین ابوالقاسم لک بن امیر سیب  
وهب الدین بن امیر بدر الدین بن امیر شرف الدین اسعد بن امیر طلال الدین بن امیر جلال الدین بن امیر  
اول حکام اسلام است در عهد عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده و امیر کین است و کر کین پسر لادین کر کین بن  
طهمورش بن قباد بن بهمن بن اروشیر بن لادین بن پورین بهرام بن بهمن بن سوسی بن قباد بن لادین کر کین بن میلاد از امیر

قطب الدین یاقوی تا ابراهیم خان تاربخ جلوس و وفات معلوم شده مرقوم میگردد انکه امیر قطب الدین الملقب بیاقوی در پانصد و نود و چهار جلوس کرد و در شش صد و چهل و هشت درگذشت بعد از امیر کالنخار بجای پدر بگومت رسیده در شصت و هشتاد عزت گزید و درگذشت بعد از امیر قطب الدین مودت بن کالنخار والی شده در شصت و نود و نه در یکی از حروب بقتل رسیده بعد از علاء الدین بجای پدر نشسته در مفسد و سی فوت کرد بعد از کالنخار ثانی جلوس کرده در شصت و پنجاه درگذشت بعد از حاجی سیف الدین نصرت بن کالنخار جلوس نموده در شصت و شانزده درگذشت بعد از علاء الدین کرکین شاه جلوس نموده در شصت و بیست و سه فوت شده بعد از مبارز الدین محمد نشسته و در شصت و چهل و سه درگذشت بعد از قطب الدین مشرف بن مبارز الدین محمد تقوی بسلطت رسیده در شصت و پنجاه و نه بهالم بانی توجه نمود بعد از امیر جهان شاه بن مشرف بدینگی گردیده در شصت و هشتاد و سه فوت کرده بعد از امیر علاء الدین بن جهان شاه سلطنت آبا سریر آرا شده چند سال وفات کرد بعد از امیر نور الدین علاء الدین جانشین پدر شده تا هفتاد و بیست و هفت کمران ماند بعد از انوشیروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بعد از عم جانشین نشست عادل تخلص داشت و گاهی شاهی تخلص کردی در هفتاد و چهل بدست محمود کی گشته شد بعد از او که دیوانه همیشه کار و دوست گرفته در بازار ما و برزنها گردیدی و میگفت که کاو کلان را خواهم کشت پس روزی برسم داد خوانان پیش رفته بزخم کار و کارش تمام ساخت بعد از ابراهیم خان بن محمد بیگ بجای عمزاده قائم شده از دست سبانی تحصیل یار و پار و ردل بوده است حاصل تحصیل تحصیل حاصل بوده است مردم نیک از وی بسیار برفاخته اند مثل مولانا کمال الدین حسین ابتدا کسی که بر ما شیه قدیم نوشت او بود مولانا علاء الدین ولد مولانا کمال الدین حسین بر شرح عقائد مولانا سعد الدین حاشیه دارد و مولانا عبد العفو عالمی متبحر فاضله حاشیه بر شرح ملا نوشته بنا بر ادب استاد و شاگردی اصلا اعتراض نگذرد و اگر سخنی بخاطرش رسیده بطریق لایق آورده مصلح الدین بنیاد داشتند مستخرج بود منق بدین مزار شاه حسین قیام داشته و شیوه سینه احدی نمسین دستجات بگردفته از دست شرح شمائل نبوی و حاشیه تفسیر بیضاوی و شرح فارسی منطق و حاشیه بر شرح هدایت و غیره صدر الدین محمد از فضلاء کمال است بدکن وارد گردیده مخاطب بافضل خان شد کلامی تخلص میگردد کس الدین محمد بر او صدر الدین محمد چندی در طرشت ری قاضی بوده بکرمین شده بدین برادر سوی دکن مراجعت نمود بیکر رسیده و آنست چند مرطبه سوی برادرش مانده



پس اردشیر تجدید بنا کرده دنبالش بصورت اسپ بنیاده مردم نیک از و بسا بر فاسته اند سهل بن عبداللہ  
 ستیری از مجتہدان صوفیہ است گفت یاد دارم کہ حق تعالی فرمود التبت برکم در حکم ما در بودم گفتیم بے  
 درمیت روز یکبار افطار کردی و گاہ بودی کہ در چہل شبانزدیک سوز با دام افطار نمودی شیخ محمود  
 از اعیان صوفیہ بودہ شاہد حاش کتاب گلشن راز است در عشرین و سہماتہ در گذشتہ ابو الوفا در شاعری  
 شارایہ زبانیہ بمولانا عبداللہ فضیلتش بہر تہ اجتہاد رسیدہ مولانا عبداللہ ثانی در تحمیل علوم دینیہ و  
 معارف یقینیہ بر اقرا ن فائق بود قرب بیت سال در نجف اشرف منہ ثوبات آخر وی اندر خدمت قاضی نواللہ  
 صاحب مجالس التوسنین مولانا بیگی مرتسی سال در ہرات باشواد فضلا گذرانیدہ آخر ضبطی بر مد چشم رسیدہ  
 در ان در گذشت راضی و نیازی و نشاطی و بجا از شوای مودت آن ولایت اند امیر علاء الملک  
 عرش معلوم شاہزادہ شجاع و راہنات معلوم ہجر داشت از مصنفات اوست مہذب و منطق و انوار الہدای در  
 الہیات و صراط الوسیطہ در اثبات واجب و غیر ما شوہم می گفت امیر ابو المعالی برادر امیر علاء الملک  
 درست و اربعین و الف و زنگالہ در گذشت از مصنفات اوست تفسیر سورۃ الاخلاص و رسالہ عدالت و آنموزج  
 العلوم و دیوان امیر علاء الملک و اولہ برادر امیر علاء الملک شوہب می گفت تقیما از فضلی عصر بود در تاریخ ہزار  
 کمال داشتہ از دست کتابی در بیت اول ملازم عبدالرحیم خانخانان بعد از ان منظور نظر اکبر بادشاہ شدہ و در عہد  
 جہانگیر ترمین نمودہ بصدارت رسید و مورخ خان خطاب یافت بعد از عشرین و الف در گذشتہ الف و اولہ  
 نام شاعری خوش کلام است آقا اسد از شیرین بیابانت ملا حسن علی از لطیف طبعان انت نسبت محمد صالح  
 ام صافی طبع بودہ کرمان ولایتی است وسیع کرمان بن خاریس آباد کردہ در گزیدہ مسطور کہ چون اردشیر بر طوک  
 طوائف دست یافت متوجہ کرمان شدہ و در آنجا مردی بود ہفتاد نام سپہ سالاری داشت موسوم بہ بخت کرم  
 کہ کسی را با و مقادمت نبودہ اردشیر با وجگ کرد و مغلوب شد آخر بجلدگی از پیشہ کاثران اورا بفرقت  
 تا بخت کرم را ہلاک کرد گویند کرمان با و منسوبست در صبح صادق بنای خسرو بن بلاش بن نرسی اشکاسنی  
 مرقوم نمودہ گویند بعد از گذشتہ شدن بخت کرم اردشیر شہر کو اشیر را بنا ہوادہ کہ سالہا دار الملک کرمان بود اورا  
 مستون و زنیہ القلوب آوردہ کہ کرمان دو شہر وار و دو اکثر آن شہر را را ہوا ای معتدست و شہر کلان  
 آن چرقت و سر جان است اور نام مرضی است از مضافات کوه پابان در و کہ درخت انجیرش سالی  
 نہاہ بار و دو حوالی کوه پابان پستہ است کہ فاش عوض صابون بکار آید و عجائب البلدان آمدہ است کہ در

جبال کرمان سنگهاست که چون بریم ساینده باران آید و ایضا سنگی است که چون هیزم می سوزد و هیزی است که با تن  
 سوزد و بعد را بنجا سعدن طوطیا است و محاذی کرمان کوهی که چون سنگ آنرا قدسی بسانند و در ظرف پر آب  
 کنند البته صورت آدمی در ظرف قرار گیرد و موسوم است بچهل بجهل الصور و ایضا چون از قهستان بکرمان  
 روند بر دست راست پانزده فرسنگ بایابانی است موسوم به بیابان مفضو به سابق آبادانی و را بنجا بوده  
 سنگ کشته کهواره در آنجا یافتند سنگی و در آن کوهک سنگی ایضا و در کرمان چشمه است موسوم بعین سلیمان در بیان  
 قلعه در سوابق ایام هر شاه مزاده که در آن قلعه آب آن چشمه خوروی البته شاه می شد از سلجوقیان یازده نفر در  
 کرمان ایالت کردند اقبال ایشان صد و پنجاه سال اول ایشان قاور دین چوزبگ بن سبکائیل بن سلجوق است  
 که در سن ثلث و ثلثین و ثمانه از قبل عم خویش طغرل بگ حاکم فارس و کرمان بوده و بعد از او وادش ده کس  
 چنانچه در مجلد اول مذکور قدم بر سریر سلطنت نهاده در سن ثلث و ثمانین و ثمانه فلک زمام ملک داری از نشان  
 حرکت ملک دنیا که از قوم غز بودان مملکت را استقرت گردید مردم نیک از دل بسیار بر خواسته اند مثل شاه شجاع  
 بزرگ و محترم روزگار بوده گویند چهل سال نخت و نکت در چشم می انداخت چشمهایش چون در کار خون شده  
 بودند شبی بعد از چهل سال نخت خدا را اجل و علا بن خواب دید گفت بار خدا یا ترا بیداری می جستم در خواب یافتم  
 ندا آمد که این بهره آن بیداری است شیخ اوحد الدین طاهر بصیبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ محی الدین  
 در کتاب فتوحات و دیگر رسائل از وی حکایت بسیار کرده چون در سماع کرم شدی پیر این امر اوان چاک زد  
 و سینه بر سینه ایشان نهاده بالیدی چون بجد او رسید المستفر با نده سپری خوب صورت داشت احوال شیخ  
 شنیده گفت مبتدی و کافر است اگر چنان کند بکشش و بیدارش شد شیخ دریافت گفت من سهلت را بر سر خنجر بودن  
 در پای مراد و است بی سکر بودن تو آمده که کافر را بکشش به غازی چو تویی بجا است کافر بودن به خلیفه عذر  
 خواسته مرید شد امام شمس الدین محمد بن الطفان در دریای طریقت عوالم بحر حقیقت بود و چند کتاب  
 در بیان حقیقت و طریقت از نثر و نظم ساخته طیان می از شراعی متقدمین است طیان با بفتح و التشدید  
 کلکار را گویند مشتق از طین ویم هم از شهرهای کرمانت در نثر و نظم هم نموده فضل الدین افضل شاعر  
 عصر بوده کمال الدین خواجه از اکابر آن دیار است کنیش ابو العطاء اسمس محمد بن علی نخل بند شواش  
 گفتندی جمله در انشای سیاحت نظم نموده دست ارادت شیخ رکن الدین علاؤ الدوله سمنانی داده مرید شد  
 عمار و فقیه در زمان سلاطین آل مظفر نهایت سوز و کرم بود شاه شجاع اعتقادش فراوان داشت در

حبیب السیر آورده که وی که به داشت با وی ناز میکرد شاه شجاع این را از خواری ادو انستی خواجه حافظ اشاه  
 بان کرده است ای یکب خوش خرام که خوش میروی بایست به عزه شو که گریه زاید نماز کرده شیخ افرسی در جواهر السیر  
 آورده که در سخنان متقدمین و متأخرین میتوان بود که شوی و خطائی سرزده باشد الا سخنان عماد و فقیه که از آن  
 میر است خرمشاه شاه دیار زمینی بوده از خطام جهان بد آنچه ضروری بود فرسنگ گذشت گاه گاه شعری گفت  
 قاضی شهاب الدین محمود از سلسله قضات آن شهر و بزرگ علم و تقوی و حج و مکنان طبع رنگینی داشت که  
 خواجه شهاب الدین عبداللہ البیانی در حبیب السیر آورده که وی در همین دولت ابوالغازی که  
 سلطان حسین میرزا نشود نماینده در در بیان جوانی سبب صدارت یافت بعد از چند گاه قدم بر تهر نهاده جای  
 امیر علی شیرین بخش فاقم ترین دار بعد فوت سلطان انزلی و گزید تا در گذشت اشعار آبدار بباد کار دار و شاه  
 جهانگیر شاه شاهی از جانب پدر چهار واسطه بشاه قاسم الوار میرسد و از جانب مادر بشاه نعمت اللہ نور بخش  
 می پیوندد و بر سر کیامت بلند آمد مرزا شاه حسن از عوین غایت در مت با وی سلوک کرد بعد چند سال مرحمت  
 فرموده در جوانی که آن بدست قضاة الطریق شهید شد منظر آثار و رتیق مخزن الاسرار گفته و دیوانی باقی  
 شود در امیر فضل بی و عمه زادش امیر صفائی که از وطن بجز آسان آمده است و او کلی داشت در قدرت  
 عبید اللہ خان فضل رسیده و شجعی و واحد که میر افتخار شهرت داشته از مستعدان و افضل شعرای آنجک اند  
 حافظی حکاک که نود سال عمر یافت در عهد سلطان حسین میرزای سی سال در سیرات تحصیل علوم کرد و  
 بوطن آمد سی سال در عطا گفت و سی سال بطاعت در گوشه گذرانید از مولفات اوست تحفة العارفین و مرآت  
 العاشقین و خلاصه الکیرو مناظر الکیرو العالم و مناظر السیف و القلم و دیوان شوا فضل الدین از  
 افاضل شعرا است امانی ملا عبید اللہ نام بهند آمده ملازمت میر تاجه شهرستانی گزید صاحب دیوانت  
 بیانی تخلص خواجه عبید اللہ مرداریده است که از عاظم امرای سلطان حسین میرزا بوده در اثنی عشرت و شجاعت  
 فوت کرده از وارداتش دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات موسوم به نیکس الاحباب و تاریخ و منشآت  
 و دیگر تاریخ تنظیم و شیرین خسر و است تا تب صاحب در دو ذوق بوده روزی توالی رباعی و  
 میخواند بگریست و گفت باز بخوان پس کیفیتی رسید که دیگر روز در گذشت رباعی اینست **س** یازبته نیکز  
 و نازستان است **ب** تا تب ماکن ز جام شیری مست **ب** آن لفظ بهنجشای که بر هم سائیم **ب** پای پای  
 دوستان دست بد است **ب** صوفی اهلش کرمان اما در شیراز توطن داشته اکثر رباعی میگفت **ع** لای صاحب

طبعان علامت عارف اسماعیل نام مودت بجمانی است از مشرب صوفیه خوش بهره داشت و ریاضی خوب  
 می گفت عرب آقا که گرانجا است کاسه طبعش الامال سخن آبدار بوده قیدی از وطن بوان عجم رفته  
 گذرانید حواجه کلان از خوش طبعان کجائی از بافق من اعمال کرمان است شاعری صافی بیان بوده همی  
 محمد افضل نام از بافق شاعر و خوش نویس بوده خدمت استیفای موقوفات یزد داشت شعر خوب می گفت  
 جنیص بلده از بلاد کرمانست در صور الاقالیم نوشته که از عجایب ادا نگه درون شهر هرگز با بیان نبارد  
 دور حوالی باره شیخ از کرمان طولش صفا ماضی بس با کرمان بعضی از اقلیم همیشه هم شهرند این شهرست  
 نزدیک بزین سنگ واقع در تحفه العزائب آورده که در لواحق کرمان شهرت در آن قنطره کبته اندازیک  
 سنگ هر که بران قنطره بگذرد بی بسیار کند و لهذا هر که بقی حاجت او بران بگذرد ایضا در صد و کران کوهی است  
 بلنکان نام چون از وی کلونی گرفته بشکنند بر موضع شکستن او صورت آدمی پیدا شود نشسته یا ایستاده یا خفته  
 بحالت شکسته و اگر آن کلون را کوفته بآب گل سازند و بعد خشک شدن بشکنند همان صورت آدمی پیدا آید سیستان  
 آنرا سیستان نیز گویند چه سیستان بن فارس آباد کرده و بزابلستان و شهر نیروز نیز شهرت دارد اهل آن دیار  
 راسکی نیز میخوانند عرب موب ساخته سجری نیز کردند و مجمع العزائب مرقوم که اول قلع اش کر شاسب  
 ساخت بعد از آن بهمین تجدید عمارت نمود و سککان نام نهاد عوام سکستان خوانند از این سیستان شد هواش  
 گرم و انخی شمال در رو پیدا شد و در زبان بنی امیه که در اکثر بلاد بر شاخه جو شاه ولایت میکردند اهل این شهر که  
 با وجود جفا آنرا اختیار کردند صاحب سارک شاهی آورده که در همه سیستان یک کوهی است ماری که از پشت  
 آند بران کوه افتاد و هنوز زنده است و جناح دارد و سبز و سرخ از عجایب آن دیار رگ روانست نزدیک  
 نزدیک و در قلع گاه آن کوهی که قریب ثلث وزنگ بلندی دارد و گروی اورگ روان گرفته و در آنجا چند  
 مزار متبرک است مرصم شهرهای جود زیارت آن مقام میدهند چون ابر کوه میسند خود را بر روی رگ ران کرده پس بیان  
 می کنند در آنوقت آواز نفاه و نغیر و کور که از میان آن کوه بنوعی سموع شود که گویا پنجاه جفت نفاه و کور که  
 را یکبار در خروش آورند عجب آنکه چون پایی کوه می رسند هر گویی که بیابان آمده بار میگرد و در هرگز تکلف نمیکند  
 از صاحب فتوحات و زنگارستان مرقوم است که در سنه خمس و عشرين و ستاد طاهر پادشاه در فوجی از رجال ابطال  
 مغول را بولایت سیستان فرستاد و ناقص بزرگ را که برکن شمال و مشرق شهر واقع شده محاصر نمودند ایلیم محاصره  
 استداد یافته در میان مسلمانان و بای با نوج که تخت دمان در کردی و دند آنها را جفا نذی و روز کیم



بمیرانندی حادث گشته حاکم قلعه شیعی مقرر کرد که فردا سفید مرد بر دروازه شمال در کمین ایستند و جمعی از دروازه  
 شرقی متوجه غزا شود و هرگاه او از طبل از پشت دروازه بر آید ایشان از کمین گاه بیرون آمده از عقب معنول  
 در آید بران قرار چون زدند دروازه شرقی مفتوح گشته غازیان بیگ شدند و بوقت طبل نواختن کسی از کمین گاه  
 بیرون نیامده و در سه نوبت مکرر گردید کسی ظاهر نشد ملک شخصی جهت اخبار فرستاده دید همه خود بخود مرده اند گویند  
 در آن آهوان عورتی مرض مذکور پیدا کرده شب سیم بختین مرگ کرده دختر خود را که از جان عزیز داشت خنابست  
 و در خنابستن چنانچه بیست انگشت خود را بآب دمان تر کرده آخر از دختر و جمیع عزیزان وداع کرد و خفت  
 و مرگ را آماده ماند صبحی چون از خواب بیدار شد خود را صحیح و دندانرا مستحکم یافته این خبر مردم رسید بعد خون  
 ظاهر کردند که سبب حیات و استقامت دندان همان انگشت آب دمان کردن وی وقت خنابستن بود پس همه آن در  
 صحت یافتند از مرگش ابو عبد الله سجری با را بر توکل راه کعبه طی کرده خواجه عبد الله طاهری در زید و  
 عبادت شهره آفاق بود خواجه معین الدین سجری شیخ الشیوخ طریقت است بخط وی نوشته یافتند که در بغداد  
 بسجده جنید میلازمت خواجه عثمان مارونی رسیدم گفت دو گانه بگذار کنارم فرموده و بقیامتین نشستم فرمود  
 سورة البقره کیباید و کلامه جان الله نیست با خواندم گفت بیاید بخدا رساندم پس مراضی برگرفت و کلامه چهار  
 شکی برید و کلامه خاص خود عطا فرمود آنگاه گفت بنشین و هزار بار سورة قل خواند بخوان خواندم گفت در خانواده  
 ما همین یکروزه شب مجاهد است هر یک شب روز زنده داروم روز بخودش رسیدم گفت نظر بان کن سوی آسمان  
 دیدم فرمود چنانی گفتم زنده هزار عالم دیدم پس فرمود بر و کار تو تمام شد ابو الحسن علی بن جو یو کوع  
 الفرخی رشید و طواطا گفته فرخی در عجم چون عتبی در عربست از شوای آل ناصر می باشد پیش سلطان محمود  
 غازی آسایشها دیده نظامی عرضی در چهار مقاله آورده که فرخی پسر جو یو کوع غلام امیر خلع بود پیشتر ز غنچه  
 پیش بطنی افتاد خدمت مهقانی از زمانین سیستان کردی هر سال وادیت کیل گندم و شصید و سم و طیفیر  
 داشتی چون زن گرد پی نواشد قصد بهقان کرد او عیاشش نکرد تا یوس شده از صادر و وارد نشان محمودی  
 می بست تا شنید که امیر ابو النضر ناصر الدین چغانی که از جانب سلطان محمود حاکم بلخ است این مردم را تربیت  
 می نماید در راه عقیده گفته با و پیوست در اول زولیده عایشش دیده امتحان کرد و آخر جایافت و  
 تحمل بسیار انداخته متوجه خدمت سلطان محمود غازی شد در نزدیکی شهر بدست قطاع الطریق مقتول گردید  
 ابو الفرخ شاعر حبیبه در زمان ابو علی سبجو بوده شمس الدین محمد مبارک شاه مغز نیمه زید بود

اشعار روشن دارد امام شمس الدین محمد بن اضر از زادهای بحر و بخشش مجمع البحرین است که میان شریعت و  
 حقیقت ازدواجی داده فرید الدین جاسوس الافلاک علی المبحم فرید عصر و حید و هر بوده برادر او و  
 نصیر الدین شوانی وزیر مملکت نیر و زبویه اما فرید الدین برادر انتفاک نکرده همواره باهل فضل صحبت میداشت  
 اجل العالم نصیر الدین محمد غوثی در تذکره خود آورده که از سیستان وی برالت غور رفت سلطان  
 غیاث الدین ویرا بسیار نواخته زمین الدین السجری باو نوز علم و سعادت فهم موصوف صاحب دیوانت  
 بدیع الدین ترکوشا عزادار سخن بوده ملک جلال الدین از ملوک آن ملک است نسبتش بکینه و میرسد  
 مضامین چربته می است امیر کمال الدین امیری صاحب کمال است و کالت ملوک آن دیار داشت شوشیکو  
 می گفت فرزند یک شدم همه تقاضا از خاموشیم سوال خیزده قاضی احمد المشهور بقاضی لا اعز  
 از مستعدان آن زمان است چون در سیستان قاضی دیگر بود تهنیل نام بود جسم بزرگ داشت این را لا اعز گفته اند  
 در علم فقهی بدل بوده و شعروا سلیقه خوب داشت وقتی از حاکم آن دیار بچسبیده بقدمار رفت و قاضی شوه  
 این ابیات در محذرت نوشت نه شنبه شهاب از کرم عذینده را پذیرد محبت دوسه و نیزی اگر کناره کنم ز خدمت  
 تو مرا ملت امر قضا تو خود بگو که با مر قضا چه چاره کنم در شان و شهن و گزشت قاضی بصیر که  
 برادر قاضی لا اعز است در سن چهارده سالگی کهنون البصر شده بسیاری از ابتدای اولات را بپذیرد داشت و شعری گفت  
 عاشقی از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده چچ گذارده دور خدمت بدیع الزمان مرزا صفوی تا کمه سینان بسیر میرد  
 ابو الفتح از ملک زادگان آنجا است شو خوب می گفت سبکی مرد فاضل از قیود و خلف میرا بود و در سهرات مانده بود او  
 گذشت زمین الدین از فضلی شواست شجاع و طبعی میر کمال الدین حسین نام و غافل ملک حسد نام از شوا  
 ناماران آن دیارند فراه ولایتی است مختصر و یک فرنگیش کو بیت مارندگی نام و در سان طاقیت از سنگ که  
 دائم از آب بچکد مردم بزبارش آیند و دست بد عابردا زند اگر حکیدان آب زیاد شود بر و اشدن مطلوب است  
 و لا ایوس بازگردندشان فراه نومی بزرگ بودند بعضی از ایشان برتبه ولایت رسیدند ابو نصیر صاحب لفظ مصیلین  
 از آنجا است و امام الدین محمد بن محمد از شواست قاضی بر که از فضلاست چخوری بنی ابغایت کردی بنظر  
 و مصلک بوده کفرون رو و یک چشم دیک سوراخ بینی دیک نصف دهن نداشته فاضل که کشش خواندندی قندمار  
 طویش قزم غرض لاج ما شهرندی استوار داشت هر که محاصره کردی در نظرش شهرند از انهود ابالات آمدی و در طلب  
 چای عمیق از سنگ خار بود کسی که خومن کردند آب آنرا جاری دیدند چون آب می کشد بر گهای د قیقه شانههای

گیاه برمی آید در صبح صادق مذکور که در اربع و ثلثه هجری برمی آید و در وقت قنار بنقل از آن میان هزاره  
 آوی ظاهر شده هر یک دیگر بسته بودند در گوش بیت و در سر رفته بود و در میان کعبه نام آنس بکن نوشته  
 و از آن آسانی است سرچ بن سنان سنان بن زید خلیل بن سوی و آن رفته تا پنج سبعین هجری  
 از مضافاتش و او در زمین دار الملک سوری جد سلاطین غور و دیگر است طولش و در عرضش پنج مائده  
 عظمت بوده در ناحیه اش کسبندی در آن دو بر است که ایشانرا شمشیر او نامی گنبد سبز باز میگوند مگر آن  
 سقف آن دو گنبد را پو شانید صاحبش ننگانته یافتند و اصلا از آن گل و خاک چیزی درون گنبد نیفتاده  
 و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی است نوقان از قریبات است و در تاریخ مبارک شاهنشاهی آمده که روی  
 شیخ همچنان بر جای نماز بجانب قبله بود و بعد از چهار سال که از عالم رفته همچنان نشسته بوده است قاضی آن دیار از  
 کمال شفقت شیخ را یکده داده عنقریب وفات یافت و بسیاری از اهل و عشائر قاضی نیز مرده اند که تا ما دام که  
 شیخ را کمال سابق نشانند آن انقلاب رفیع نشد میر معصوم نامی تخلص به کبری در تاریخ خود بعضی عزایات آنجا  
 معائنه کرده نوشته آنرا مندرج مینماید آنکه چنان نام موضعی در کوه مغرب رویه قندهار است قریب آنکوه است  
 و در آن غاری که چون مردم در آن سعی آیند بدانند که رفتن با یوان و متازل که از سنگ تراشیدند میر کشند  
 شهر کهای کلان بر این موضع گیرد ریزه بسیاری بنشیند بیشتر که میر و غنترال و دیگر پیدای شود و در این مشعل نتوان  
 رفتن و چون مشعل افزون شد شهر را خود را بر مشعل زدند و کل کنند و بر آدم شور آید که رفتن نتوانند گویند آنجا است  
 و چرخ ساخته اند و آنجا خشته های طلا با حسن ابدال تخت بران چرخ انداخته از آنجا گذشت یک خشت طلا آورده  
 بود و عمارت بیسطاق است با منیش بابر بادشاه در کوهی موسوم بسبز بوزه از سنگ بریده اند طاق در غایت  
 ارتفاع مشرف است آب از غناب اکثر باغات و مزارع آن دیار بر آن آیند در ایام بهار مردم بر دروند  
 با بسیاری از دشت نتوانند بالا رفت در آنجا کتا بنجان نام بابر بادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و  
 میرزا علی پسران بابر است میر معصوم نام بایون پادشاه و اکبر بادشاه و نام شهرهای مالک و سبران  
 افزوده و از سابق نزه تراخته نزدیک مابین کوه که طاق مذکور در آن واقعست غار است انتهایش بنکار  
 خشته های طلا مابین لوحی صفت است کرده و کوهی که در دامنه قندهار واقع در دخیله بسیار میر وید که تریاق  
 زهرهای ماریت بالای آنکوه آنکوه قدیم عمارتش از خشت خام طول و عرض دو گز و سطر یک و چپ گویند  
 در قندهار به سال بیماری و بارودادی شاه طهماسب سلطان حسین میرزا را که حاکم قندهار بود امر فرمود تا